

پرسشها از حسن رضائی و پاسخها از ابوالحسن بنی صدر

قرآن در اندیشه موازنه عدمی - ۱۳

## "بیان آزادی و روش"

پرسش نهم:

استدلال دیگری که از سوی هواداران نظریه "قرآن، کلام محمد" ارائه می شود این است که اگر این کتاب برخاسته از تجربه شخصی پیامبر نبود، بحث هایی چون تدریج النزولی بودن، ناسخ و منسوخ بودن، مجمل و مبین و اطلاقی و اختصاصی به این شکل که الان در قرآن دیده می شود، نمی توانست باشد. در این جا به مواردی چون تغییر قبله، حکم شرب خمر و احکام جنگ و جهاد و... می توان اشاره کرد که همگی در همین متن موجود دارای احکام متنوعی هستند. از این دیدگاه، وجود این چندگونگی در واقع نشان می دهد که متن قرآن، تابع حالات و شرایط شخص پیامبر و جهان-زیست وی بوده است که او هم به عنوان یک انسان به ناچار شاهد تغییر و تحول و رشد بوده است. انسانها در روند تکاملی خود، تغییر پیدا می کنند و ممکن است دیدگاههای آنها هم تغییر پیدا کند. بدین ترتیب پیامبر هم که تغییرات زیادی در زندگی اش پیدا شده بود، مشمول همین مسئله است. آیا این برداشت از رابطه پیامبر و قرآن را تأیید می کنید؟

پاسخ مختصر:

هر گاه تنها به بررسی صوری موضوع بسنده کنیم، ادعائی را که این پرسش بر اساس آن به اندیشه و قلم آمده است، یعنی تغییر احکام به تناسب تغییر اوضاع و احوال، موجه می یابیم. اما از راه فایده تکرار، باز لازم است خاطر نشان کنیم که کار منطقی که اصلت را به صورتها می دهد، غافل کردن عقل از واقعیت و حقیقت است و بنابراین نباید فریب ظاهر ادعا را خورد. قانع شدن به صورتی که در همین موضوع از سوی عقل مدعی ساخته و پیش کشیده شده است، می تواند آدمی را از رهنمودهائی غافل کند که به کار برخوردار می آید. قرآن بیان آزادی است و در نحوه بیان و ثبات و تغییر احکام، از جمله احکامی که در پرسش آمده است، نیز روش درخور بیان آزادی را اتخاذ کرده است؛ روشی که مبتنی بر سازگاری کامل میان اصول راهنما و فروع است، تجربی و تدریجی است، هماهنگ با منطق زندگی است، گشوده است و به ضرورت تحول حقوقمدارانه از جامعه بسته به جامعه باز نظر دارد. اما این مجمل نیاز به توضیح دارد که دعوت می کنم توجه فرمائید.

ثابت ماندن اصول و تحول پذیری احکام:

نخست به پاسجهایی که به پرسشهای ششم و هفتم ارائه شد بازگردیم: در آنجا از دو تحول، یکی تحول جامعه ها "در روابط قوا" و دیگری تحول جامعه ها "از روابط قوا به روابط آزاد" سخن گفتیم. بر این اساس، هر گاه تحول نوع اول را دلیل برای تغییر احکام و قواعد حقوقی بپذیریم، در جهان امروز، از رژیمهای بسته و تبعیض محور حاکم بر ایران امروز و طالبان دیروز گرفته تا رژیمهای چین و روسیه و اروپا و آمریکا - که در نظامهای حقوقی آنان هوشمند هستند و خودی را از غیر خودی در برخورداری از حقوق تمیز می دهند! - وجود دارند. اگر بنا بر اصل تغییر احکام بر اساس روابط قوا باشد، نه تنها به تعداد این کشورها، بلکه به تعداد وضعیتهای پدید آمده روی کره زمین، می باید دائم در فکر ابداع احکام تازه به جای احکام موجود در قرآن باشیم، مگر این که نظامهای حقوقی و جزائی جامعه خاصی (برای نمونه نظام حقوقی فرانسه یا ایتالیا یا آلمان) را به عنوان الگوی ثابت خویش برگزینیم و احکام آن را در جا جانشین احکام قرآن بگردانیم. اما این روش را استبدادها در ایران و ترکیه و استعمارگران در مستعمره های خود بکار برده اند و به شکست انجامیده است. در خود مغرب زمین نیز که الگو تصور می رفت، با وجود این که نظامهای حقوقی و جزائی جدید فرآورده تحول تاریخی درونی خود آنها بوده است، امروزه از بحران و یا دست کم انواع نابسامانیها، از جمله نابسامانی برخاسته از مسابقه جرم و قانون، در حال وقوع است. چرا که انسان در برابر قدرت سرمایه، روز به روز، تنها تر و بی کس تر می شود. به عنوان شاهد مثال کافی است در خود غرب در حجم فزاینده جرم ها و تشدید کیفرها برای حفاظت از حریم سرمایه و به خاطر توسعه بازار، تأمل کنیم: به عوض جرم زدایی، با کاستن بار زور از روابط فرد با فرد و گروه با گروه، مهار و تخریب نیروهای محرکه و حفظ نظام اجتماعی سرمایه داری، به انواع مخدراها و سکس و پول و دیگر نمادهای قدرت، امکان عمل داده می شود. اما اگر ملاک، گذار از روابط قوا به روابط آزاد و از نظام اجتماعی بسته یا نیمه بسته به نظام اجتماعی باز باشد، تغییر احکام نمی باید مطابق نیازهای نوشونده ساخت قدرت تغییر کند، بلکه می باید تابع سامانه هائی از اصول راهنما باشد، به گونه ای

که هر تغییر در احکام حقوقی و جزائی، ضمن اینکه ترجمان گذار از رابطه های قوا به رابطه های آزاد باشد، مانع از بازگشت به اعتیاد به بندگی قدرت شود.

در پاسخها به پرسشهای پیشین، این سامانه ها را شناسانده ام. اینجا تنها خاطر نشان می کنم که در قرآن، همچون روش، ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و... را، نه به «حالات و شرائط» پیامبر (ص) که به روشی که خود قرآن پیش می کشد و انسانی که بسا همواره از آزادی و حقوق خویش غافل است، می باید سنجید. هرگاه با چنین نگاهی به احکام موجود در قرآن بنگریم، واقعیتها و حقوقی را می بینیم که منطبق صوری، مدعی را از دیدنشان ناتوان کرده است. از جمله این واقعیتها و حقوق را:

۱. در قرآن، اصل تغییر احکام در ارتباط تنگاتنگ با اصل تغییر از روابط قوا به روابط آزاد و در پرتو اصول راهنما معنا می یابد. قرآن خود این روش را بکار می برد و به انسان هم می آموزد. برای مثال، در باب نوشیدنیهای الکلی، قرآن هم روش تجربی و تدریجی تحول را می آموزد و هم روش تغییر حکم را. توضیح این که:

۱/۱. موضوع حکم در آیات مربوطه، شراب و شرابخواری است. این موضوع یک امر واقع مستمر است، امری نیست که فقط در دوران پیامبر واقع شده باشد و بس. پس رهنمود می دهد که هنر قانونگزاری در تشخیص امور واقع مستمر از امور واقع متغیر است.

۲/۱. میان آیه های مربوطه، هیچگونه تناقضی نیست. یعنی در آیه ای حکمی را نمی یابیم که در آیه ای دیگر، همان موضوع با حکمی دیگر نقض شده باشد. حکم بعدی حاصل جریان تجربه و بیانگر رشد است.

۳/۱. روش آیه ها، تجربی (که بدان باز می پردازم) و تدریجی است. به تدریج که انسان بر آزادی و حقوق خود عارف می شود و رابطه ها، رابطه های آزاد می شوند، هشدار جای به حکم بر اجتناب می سپارد. (۱)

۴/۱. در مورد مشروب مستی آور و در تمامی موارد دیگر، تغییر حکمها افزون بر سه ویژگی بالا، واجد این ویژگی مهم نیز هستند که پیوسته در جهت خشونت زدائی بیشتر و از این رو متناسبتر با روابط آزاد تر انسانها می شوند.

۲. اما آیا قرآن به مثابه روش، خود این روش را مستقیماً می آموزد و یا اینها برداشتی یا به اصطلاح رایج قرآنی از جمله برداشتها و قرائنها هست و خود قرآن در این باره تصریحی ندارد؟ قرآن خود این روش را می آموزد و بمتابجه بیان آزادی جز این روش نمی آموخت. به این شرح:

۱/۲. قرآن می گوید «ام الکتاب» ثابت و خداوند، حکمها را برابر با آن ایجاد و یا محو می کند. (۲) طرفه این که در فقه تکلیف مدار، این «ام الکتاب» است که محو شده است و مطلق و مقید و عام و خاص، و ناسخ و منسوخ مجوز از خود بیگانه کردن دین در بیان قدرت گشته و دامنه این از خود بیگانگی تا بدانجا رسیده است که «لااکراه فی الدین» (دردین اکراه نیست) نیز در فقه رایج عملاً به آیه ای منسوخه بدل گشته است!

با این که «ام الکتاب» را اصول راهنما دانسته اند، (۳) اما هیچ اثری از رعایت آنها در تبیین احکام و تحول آنها مشاهده نمی شود.

۲/۲. هر نسخی یا تغییر حکمی که با رعایت ضوابط چهارگانه بالا و اصول راهنما انجام پذیرد، حکم تازه، حکمی بهتر از حکم پیشین باید باشد (۴).

۳/۲. بدین سان، قرآن خود می گوید شامل دو بخش است: بخش اول، «ام الکتاب» است که شامل سامانه های اصول راهنمای بیان آزادی است و بخش دوم، احکام و رهنمودها برای تحول از روابط قوا به روابط آزاد است.

رهنمودهایی که انسان را بر آزادی و حقوق خویش عارف نگاه می دارند و روشهای عقل آزاد را از جمله در کتابهای کیش شخصیت و عقل آزاد، یک به یک توضیح داده ام. در کتاب عقل آزاد، روش مقایسه ای شیوه ها و قواعد حاکم بر عقل قدرتمدار را نیز یک به یک تشریح کرده ام، تا فهم معنای عقل آزاد آسانتر شود. هر عقلی که آزادی خویش را بجوید، کتاب را روان و شفاف و آسان خواهد یافت چرا که روشها را می شناساند.

در ادامه از روش دیگری بحث بمیان می آورم که قرآن به انسانهای خواستار آزاد شدن از روابط قوا می آموزد. چرا که تا انسانها آزادی و حقوق خویش را باز نشناسند و رابطه ها را بر وفق این حقوق، برقرار نکنند، بیان آزادی و اصول راهنمای آن را به چشم عقل نمی بینند و تغییر احکام همچنان تابعی از روابط قوا می شود.

## روشهای آزادی از روابط قوا در قرآن:

آدمی آزادی را در می یابد و قدرت را از میان بر می دارد اگر روشهای زیر را که قرآن می آموزد، در پیش گیرد:

۱. خویشتن را موجودی مستقل و آزاد بداند و حق تصمیم را ذاتی وجود خویش و غیر قابل انتقال بشمارد و اطاعت در مقام تصمیم گیری را محالی شناسد که حتی زور مطلق - هر چند در وجود نیامدنی است - نیز نمی تواند آن را ممکن کند. اما برای توضیح بیشتر این موضوع، ذکر نکاتی لازم است:

۱/۱. مقام تصمیم گیری، مقام اطاعت نیست، به این دلیل ساده که هنوز امری بوجود نیامده است تا اطاعت کردن یا نکردن معنی پیدا کند. تصمیم، کاری درونی هر انسان است و کسی نمی تواند جانشین دیگری در گرفتن تصمیم شود. زیرا کسی از انگیزه ها و معلومها و داده ها و اطلاعاتها و اصل راهنما و هدف و روش انسان دیگری آگاه نیست و بفرض هم که آگاه شود - که امری نزدیک به محال است - تصمیم گیرنده نمی تواند خویشتن را از انگیزه ها و معلومهای و... خود خالی، و از انگیزه ها و معلومها و... اصل راهنما و روش کسی که می خواهد به جای او تصمیم بگیرد، پر کند. این کار نشدنی است. تصمیم جمعی را نیز اعضای جمع می باید بگیرند و این حق و توانائی نیز قابل انتقال به جمع دیگر و یا یک شخص، ولو عضو جمع نیست. از این روست که فرمود: هر کس خود خویشتن را هدایت می کند و امر آنها شورا میان خود آنهاست (۵).

۲/۱. مقام بر خورداری انسان از حقوق خویش نیز مقام اطاعت نیست. زیرا این حقوق ذاتی انسانند و انسان خود می باید زندگی خویشتن را عمل به حقوق بگرداند. می توان انسانها را به آگاه شدن از حقوق خویش و عمل به این حقوق خواند، اما نمی توان جانشین کسی در عمل به حقوق او شد و نیز نمی توان به زور، انسانها را بر آن داشت که به حقوق خود عمل کنند.

راستی اینست که انسانها از راه عمل به حقوق خود، از روابط قوا آزاد می شوند و در جامعه آزاد، انسانها از راه بکار انداختن استعدادهای خویش و برخوردار شدن از حقوق خود، جامعیت می جویند.

۳/۱. هرگاه گفته شود در جهان امروز، جامعه هائی وجود دارند که در آنها، اعضای جامعه نمایندگانشان را بر می گزینند و حق تصمیم خود را به آنها واگذار می کنند، گوینده اگر خود را از بند منطبق صوری رها کند و واقعیت را همان سان که هست ببیند در می یابد که در این جامعه ها نیز مردم حق تصمیم خود را به کسی واگذار نمی کنند چرا که شدنی نیست. آنها قانون اساسی را خود تصویب می کنند. در هر دوره، در باره برنامه هائی که به آنها پیشنهاد می شود، تصمیم می گیرند و به کسانی رأی می دهند که برنامه مطلوب تر را پیشنهاد کرده اند. منتخبان پرشمارتر، مجریان برنامه مصوب اکثریت جامعه هستند. منتخبان کم شمارتر، نیز از دید تصمیم رأی دهندگان، مأمور نظارت و انتقاد و هشدار به جامعه می شوند. اما آیا در عمل نیز، چنین است؟ نه. آنها که اکثریت پیدا می کنند به تمامی وعده های خود عمل نمی کنند. از این رو، نظریه سازانی که دموکراسی را موضوع کار خود کرده اند، وفا نکردن به عهد منتخبان را یکی از فسادهای می دانند که دموکراسی را فاسد می کند.

۴/۱. مقام اجرا، مقام اطاعت است. در قرآن، اطاعت از خداوند و رسول او، اطاعت از امر معرفی شده است. کدام امر؟ امر به بازشناسی حقوق خویش و حقوق دیگری و امر نپذیرفتن حکم زور (۶). از آغاز تا پایان کتاب، آیه ای نمی توان یافت که در آن، خداوند از انسانی خواسته باشد از حق تصمیم خود چشم پیوشد، بلکه با تأکید از او خواسته است خود را چون مرده در دست مرده شویانی که ارباب قدرت هستند، قرار ندهد (۷). البته اطاعت از رسول، در مقام قضا نیز هست. بدیهی است مراجعه به قاضی آزاد است ولی مراجعه کنندگان، می باید حکم قاضی را که خود برگزیده اند، اطاعت کنند.

۵/۱. از آنجا که در پی تصمیم نوبت عزم و اجرا می رسد، تصمیم گیرندگان یا خود آن را اجرا می کنند، که در این حالت خود «ولی از خویش» هستند و در واقع به هنگام اجرا از خویش اطاعت می کنند، و یا کس یا کسانی را بر می گزینند که مجری تصمیم آنها شوند و از منتخبان خود اطاعت می کنند. (۸)

و چون در آیه ها نیک تأمل کنیم به امر مهمی پی می بریم: اطاعت (که در لغت نیز از طوع و رغبت است) نسبت به حق، نیاز به نبود زور و بود رغبت و بسا کمال رغبت دارد و حال این که بیروی از طاغوت، نیاز به بود زور و نبود رغبت دارد. بدین قرار، آنها که تن به اطاعت از حکم زور می دهند، یا زور باورند و یا خویش را ناتوان و به چنین اطاعتی ناگزیر می بینند.

۳. آنجا که انسان حق تصمیم دارد و او از استقلال و آزادی در گرفتن تصمیم برخوردار است، لاجرم می باید نفس خویش را مکلف (۹)، و خویش را مسئول بداند و اعتماد به نفس داشته باشد. چنین کسی می تواند روشهایی را بکار برد که او را از روابط قوا آزاد می کنند و در برابر زور و زورمداری پیروزی را نصیب او می کند. این روشها که در قرآن به تکرار آمده اند عبارتند از:

۱/۲. درس اولی که قرآن می آموزد و بس بزرگ، این درس است: هیچ انسانی نمی تواند غفلت دیگران از حقوق خویش و اعتیادشان را به اطاعت از زور، وسیله توجیه تسلیم شدن به حکم زور کند. بر او است که بداند اگر هم یک تن باشد و بر حق بایستد، نه تنها به آزاد زیستن و رشد کردن تواناست، بلکه به تغییر دادن نیز تواناست چرا که سختگو و بیان کننده همه انسانها و بلکه تمام هستی در آزادی و حقوق ذاتی است.

۲/۲. انسان استقلال و آزادی در گرفتن تصمیم را از دست می دهد هرگاه، تجربه را روش نکند. اما تجربه را روش کردن به چند چیز تحقق پیدا می کند:

● دانستن این واقعیت که روش علم، علم است، روش آزادی، آزادی است، روش حق، حق است و روش قدرت، زور است. کسی که می خواهد دانشمند شود، آموختن علم را روش می کند. کسی هم که می خواهد آزادی بجوید، آزاد شدن را روش می کند. همانطور که خواهان قدرت، زور را در اشکال گوناگونش روش می کند.

● دانشجویی را بایستی دانستی گرداند به تربیتی که تجربه، هیچگاه رها نشود. و البته در سیر و سلوک دانشجویی نکته اصلی توجه به نقد است که از طریق روش تفکر انتقادی، دائما از نقصهای دانش کاسته می شود و یا اگر دانسته، آمیخته ای از علم و جهل است، از جهل زوده می شود (۱۰)، چنانکه با هر دستاورد جدیدی، علم پیشین بماند و نقص و جهل از میان برود و یا از میزانشان کاسته گردد. رابطه ناسخ با منسوخ همین است. روشی که قرآن می آموزد، همین است. الا این که مدعی می پرسد: انسان از علم کمتر به علم بیشتر می رسد اما خداوند علم مطلق است او چه نیاز به ناسخ و منسوخ دارد؟ پاسخ اینست که او نیاز ندارد، این انسانها هستند که نیاز به تغییر روش برای رهایی از بندگی قدرت را دارند. حکم وقتی محتوای زور زدانی است، می باید زمانی به انسانها ارائه شود که آمادگی یافته باشند. پس این انسانها هستند که نیاز به آماده شدن دارند. جامعه اسلامی آزادی که می باید اسوه و الگو می شد، در روش آزاد شدن و رشد کردن در آزادی و دوری گرفتن در فراخوانی لاکراه و... (= اسلام) الگو می شد. باید ناسخ و منسوخ را بعنوان قانون رشد می آموخت. اعضای آن جامعه و همه انسانها می باید نقش و مسئولیت خویش را در حفظ بیان آزادی از تبدیل به بیان قدرت می شناختند و بشناسند. هرگاه انسانها نقش و مسئولیت خود را شناخته بودند، کجا ممکن بود ولایت مطلقه فقیه را به آنها تحمیل کرد؟ کجا ممکن بود کسی بتواند ادعا کند ولایت فقیه مقدم بر احکام دین است و ولی فقیه می تواند احکام دین را تعطیل کند؟ کجا ممکن بود...

از آنجا که از عیبهای انسانها، یکی اینست که تجربه را در نیمه رها می کنند و بسا امر و نهی قدرتمدارانه را روش زندگی می کنند، حاصل تجربه خود را با جویندگان روش در میان می گذاریم: از کارهایم، یکی نگارش اصول راهنمای اسلام است. میان نخستین کار و یافته های امروز، ۴۰ سال فاصله است. در طول این مدت، تحقیق در این اصول رها نشده است. حال اگر کار اول با کار دوم مقایسه شود، مشاهده می شود که کار دوم کار اول را در بر می گیرد. بخشی از کاستی های کار اول در کار دوم، جبران شده اند. کار دوم نسبت بکار اول، نارسائی های کمتری دارد. شامل یافته های جدید نیز هست. به همین ترتیب، کار سوم شامل دو کار قبلی و شامل یافته های جدید و فاقد بخشی از نقصها و نارسائیهای دو کار قبلی است. تحقیق ادامه یافته است و هرگاه فرصت بیابیم و کار چهارم را آماده انتشار کنیم، باز شامل کارهای پیشین می شود و بسا از نقصهای موجود در آنها فارغ می گردد.

درس این روش اینست که تجربه یک جریان مداوم است. روش تجربی روشی نیست که تجربه ای را انجام دهی و هرگاه به نتیجه نرسی، رها کنی و به تجربه دیگری بپردازی. روش، وقتی تجربی است که بهنگام برخوردن به مشکل و یا نرسیدن به

نتیجه، عاملهای موجد مشکل و یا علت‌های به نتیجه نرسیدن را بجزئی و آن‌عاملها را نسخ و تجربه را تا رسیدن به نتیجه مطلوب ادامه دهی.

● بدین سان، دانشجوی تجربه گر در جستجوی حق، دو چراغ راه دارد: یکی نسخ پذیرها و دیگری شفاف شدن مبهم و یا شفاف تر شدن شفاف. این چراغ، آدمی را از تفاوت دو کس با دو روش نیز آگاه می‌کند: کسی که آزادی را هدف و روش می‌کند، خط پندار و گفتار و کردار او، به یمن نسخ پذیرها و شفافیت بر شفافیت افزودن، در حال مستقیم شدن است. اما کسی که قدرت را هدف و روش می‌کند، به خاطر این که پندار و گفتار و کردارش، ضد و نقیض می‌شوند، زمان به زمان، از خط مستقیم بیشتر فاصله می‌گیرد. اولی در نور علا نور رشد می‌کند (۱۱) و دومی در ظلمات فرو می‌رود و فرو می‌ماند (۱۲).

۳/۲. در زندگانی اجتماعی نیز، هرگاه تجربه و آزمون (سنت ابتلا) رویه شود، حقوق انسان و حقوق جمعی انسانها محک می‌شود و با همان دو چراغ، ناشناخته‌ها شناخته و هرگاه نسخ پذیر باشند، نسخ می‌شوند. بدین سان، جامعه هیچ عضو و استعداد خود را از دست نمی‌دهد. اعضای آن یکدیگر را به حقوقمندی می‌پذیرند (۱۳) و رابطه‌ها با یکدیگر را رابطه‌های آزاد می‌کنند.

با آنکه قرآن، جای جای، ابتلا را روشی می‌خواند که خداوند بکار می‌برد، (۱۴) در جامعه‌های مسلمان، این روش یکسره مفقود است. در جامعه‌های شیعه نیز، عقل توحیه گر به یاد سنت ابتلا نمی‌افتد و بر آن می‌شود برای زندگی و مرگ علی (ع) و فرزندان او، این یا آن توحیه را بسازد. حال آنکه آنها شجاعان و هنرمندانی بودند که از ورود در ابتلا نهراسیدند، با تمام وجود برحق ایستادند، قدرت پرستان را شناساندند و، بدین ابتلا، منسوخشان کردند (= آشکار کردن نقص و زور از روش آنها) بدیهی است شرط ورود در ابتلا، حق مداری است. چرا که زورمدار نمی‌تواند زورمدار را به آزمون بخواند. بدین خاطر که از جنس اوست و بنا بر قاعده، در این رابطه، این زورمندتر است که سلطه می‌جوید. حال آنکه در رویارویی حقمدار با قدرتمدار، این قدرتمدار است که یا می‌باید قدرت را رها کند و یا ماهیت زور پرست خویش را آشکار کند. بدین قرار، در رویارویی سرور آزادگان، حسین، با نماد قدرتمداری، یزید، تمام حق با تمام قدرت (= زور) رویارو شد. درسی که این آزمون می‌آموزد این نیست که خلافت اموی زوال جست، چرا که آن استبداد و بسا بدتر از آن، تا زمان ما، در این و آن جامعه، برقرار شده اند و هنوز وجود دارند. درسی آن تجربه اینست که وقتی یک طرف قدرت را در انحصار دارد و طرف دیگر، البته اکثریت بزرگ جامعه تحت استبداد، مقهور قدرت شده است، رویارویی پیروزمندانه در برابر استبداد ممکن است. اگر جامعه بر خیزد و بر حق بایستد و ستون پایه‌های قدرت را از میان بردارد، پیروزی او قطعی و بدون برگشت است، زیرا استبداد منسوخ می‌شود. اما اگر هم جامعه بر نخاست، هر گروه و بسا هر فرد که بر خیزد و بر حق بایستد، پیروز می‌شود. با این تفاوت که در حالت اخیر جریان نسخ استبداد، طولانی می‌شود. از این رو، هر کس می‌باید نفس خود را مکلف بداند و به یمن جهاد اکبر، نماد حق بگردد و شجاعت ورود در ابتلا را در خود پیورود و با ورود در آزمایش، راه استقلال و آزادی انسان را هموار کند.

بدیهی است کس یا گروهی که وارد ابتلا می‌شود و یا می‌شوند، از زورپرستان پاداش نیکو دریافت نمی‌کند و یا نمی‌کنند. چنانکه، هم اکنون با وجود سپری شدن ۱۴ قرن و روشن شدن موضوع قیام عاشورا، زورپرستانی هستند که حسین، نماد آزادی، را «باغی» ای می‌دانند که بر خلیفه مسلمین خروج کرد و زورپرستان نوع دیگر، برادر ارشد او، حسن (ع) را به خاطر صلح با معاویه سرزنش می‌کنند و از خود نیز نمی‌پرسند مگر نه به یمن ورود علی و فرزندان او در ابتلا بود که ماهیت معاویه و استبداد بر جامعه مسلمانان و بر همه انسانها شناسانده شد؟ پس سرزنش آنها از چه روست؟ نمی‌پرسند زیرا قدرت را مدار می‌شناسند و نه حق را.

۴/۲. تجربه را روش کردن، ناگزیر به زمان و مکان اجتماعی نقش می‌دهد. توضیح اینکه، امور واقع ناسازگار با حقوق انسان، بسان بیماری، به تدریج قابل زدوده شدن هستند. آیه‌ها پیرامون نوشیدن شراب و بسیاری دیگر، ترجمان تدریجی بودن تحول هستند و راهنمای انسانها در مدیریت تغییر از روابط قوا به روابط آزاد و قانونگذاری برای تغییر جامعه از نظام اجتماعی ای که ساخته و نگهدار روابط قواست، به یک نظام اجتماعی باز و تحول پذیر. در آیه‌ها که تأمل کنی می‌بینی آیه ای که آیه دیگر را به اصطلاح نسخ می‌کند، در یک سیر تکاملی محتوای پیشین را در بر می‌گیرد و بر آن می‌افزاید. چنانکه آیه ای شراب را دارای سود و زیان می‌داند و قید می‌کند که سودش از زیان بیشتر است و آیه بعدی، اجتناب از نوشیدنش را واجب می‌شمارد (۱۵)

۳. پندار و گفتار و کردار را از زور خالی و از حق پر کردن و دیگران را نیز صاحب حقوق شناختن و رابطه با آنها را از زور خالی و از حق پر کردن، نیاز به یک رشته نسخه‌ها دارد:

۱/۳. نسخ ثنویت تک محوری و دو محوری به مثابه اصل راهنما و آزاد کردن عقل به یمن موازنه عدمی به مثابه اصل راهنما. ۲/۳. در این جا، پرشی اساسی پیشا روی عقل قرار می‌گیرد: هرگاه در جامعه ای رابطه‌ها، رابطه‌های قوا بودند، آیا یک انسان به تنهایی می‌تواند رابطه خود را با دیگران، رابطه آزاد کند؟ به یمن دو چراغ، یکی نسخ شدن نسخ پذیر و دیگری شفاف شدن مبهم، آدمی می‌تواند رابطه‌های خود را با دیگر اعضای جامعه رابطه قوا تکند و الگوی انسان مستقل و آزاد بگردد. چگونه؟ قرآن خود روش را می‌آموزاند:

● در ابتلائی از نوع ابتلائی که ابراهیم در آن شد و آتشی بر او سرد گشت که جامعه در بند قدرتمداری، افروخته بود (۱۶). توضیح این که هرگاه آدمی به خود بگوید: خلق گمراه را بگذار و خود را باش، روش او فعل پذیری می‌شود و البته با چنین روشی، قادر نخواهد بود آزاد بزند و با دیگران روابط قوا بر قرار نکند. پس بر وارد شونده در آزمایش است که فعال بگردد و در نقد خود (۱۷) و دیگران، نسخ پذیرها را بیابد و آنها را که خود می‌تواند نسخ کند و آنها را که نیاز به معرفت دیگران بر حقوق خود دارد با جامعه در میان بگذارد. روش کار او می‌باید تبلیغ و تبشیر و انذار باشد (۱۸).

● رابطه‌های انسان آزمونگر هم شامل رابطه هائی هستند که دیگران با وی برقرار می‌کنند و هم رابطه هائی که او با جامعه بر قرار می‌کند. بنا بر قاعده، او می‌باید قبل از هر چیز نفس خویش را مکلف بداند و خود، رابطه‌های خویش را با دیگران از زور خالی کند (۱۹). این کار را با خالی کردن پندار و گفتار و کردار از زور و پرکردنش از حقوق، آغاز می‌کند و با تکیه بر استعداد خویش - به جای خوردن از دست‌آورد دیگری - و خالی کردن رابطه‌هایش با دیگران از زور، دنبال می‌کند. و در آنچه مربوط می‌شود به رابطه هائی که دیگران با او برقرار می‌کنند، بر اوست که بر حقوق خویش استوار بایستد و واکنش

نشود. همواره کنش شدن کاری است که تنها از انسان آزاد بر می آید و روشی بس تعیین کننده برای پیروزی بر قدرتمداری است. کنش شدن به انسان آزاد امکان می دهد روشهای خشونت زدائی را یک به یک بکار گیرد و آتش روابط قوا را بر خود سرد کند.

● نسخ زور موجود در رابطه های دیگران با خود، هنوز نیازمند آنست که آزمونگر، دیگران را انسانهای حقوقمندی بشناسد که به زورمداری، از حقوق و استعدادهای خویش، غافل گشته اند. اطمینان زورگویان به این که آزمونگر جز نسخ زورمداری را چیزی در سر ندارد، بسیاری از آنها را که در موقعیت مسلط نیستند به یاد آزادی و حقوق خویش می اندازد و جانب آزادی را می گیرند. پندار و گفتار و کرداری که میان آزمونگر و جامعه معتاد به روابط قوا باید پیش گرفته شود به گونه ای که با استقلال و آزادی و حقوق هیچ انسانی در ستیز نیفتند، آزمونی است که صبر ایوب می طلبد اما بدون تردید به نتیجه می رسد. ۴. دروغ زدائی و ظن زدائی، ابهام زدائی، شک زدائی، خشونت زدائی، خصومت زدائی، یأس زدائی و... و، در یک کلام، زدودن تمامی صفاتی که ترجمان زورمداری هستند، آن نوع شفاف سازی است که قرآن می آموزد (۱۹). چرا که بیانهای قدرت، واجد ظن و ابهام و شک و خشونت و خصومت و یأس و دروغ و... هستند. بنا بر این، هر بار که بخواهند بیان آزادی را در بیان قدرت از خود بیگانه کنند، بر راست لباس دروغ می پوشانند، انسانها را دسته بندی می کنند (خودی و غیر خودی)، خصومت را اصل و دوستی را فرع می کنند، شفاف را مبهم و علم را با ظن جانشین می کنند، مجمل را جابجین مفصل می کنند و کلمه طیبه را خبیثه می سازند (۲۰) و...

و شفاف سازی البته تحقق پیدا می کند به چند شیوه:

- ۱/۴. زدودن ابهام و ظن از یافته های خویش تا آشکار شدن واقعیت آن سان که هست. در علم روش همین است.
- ۲/۴. زدودن تناقض در بیان موضوع تحقیق، با این توجه که این دروغ است که به ضرورت، تناقض در بردارد. و نیز نسخ تضاد. زیرا حق با حق، تضاد نمی یابد. پس وجود تضاد گویای آنست که بیان، بیان قدرت است.
- ۳/۴. زدودن زور از بیان با توجه به این امر که در بیان آزادی اکراره نیست.
- ۴/۴. دقیق کردن معانی کلمه ها و جمله ها بر وفق اصول راهنما و شناسائی امور واقع مستمر. به ترتیبی که کلمه ها همواره یک و همان معنی را داشته باشند.
- ۵/۴. زدودن تبعیضا چرا که بیان آزادی، خالی از تبعیض است. این ویژگی بیان قدرت است که توجیه کننده تبعیضاست. بیان آزادی نسخ کننده تبعیضا است. تبعیضا همگی ناقض استقلال و آزادی انسان و حقوق ذاتی او هستند.
- ۶/۴. زدودن هر حکم و رهنمود که حق را با مصلحت جانشین می کند. چرا که بنا بر بیان آزادی، مصلحت بیرون از حق، مفسدت است.

۷/۴. زدودن حکم و یا رهنمودی که هر چند موضوعش امور مستمر همه مکانی و همه زمانی و نیز حقوق هستند اما خود آن حکم و یا رهنمود جهانشمول نیست. چرا که بنا بر بیان آزادی، حقوق همه مکانی و همه زمانی و همگانی هستند. روش نسخ امور واقع مستمر ناسازگار با حقوق را نیز، حقوق معین می کنند: هر امر مستمر ناسازگار با حقوق می باید به روش تجربه و به تدریج، از میان بر خیزد و به تدریج که ضد فرهنگ قدرت نسخ می شود و فرهنگ آزادی غنی می جوید، احکام با رعایت اصول راهنما، قابلیت نسخ و جانشین شدن با احکام بهتر را پیدا می کنند.

۸/۴. هر واقعیتی و هر حقی، بنفسه شفاف و منبر است. بنا بر این، هر کدورت و ابهامی، گویای از خود بیگانگی است. زدودن کدورت و ابهام، تحقق پیدا می کند به شناسائی مجموعه علت‌هایی که شفاف و منبر را مبهم و کدر ساخته اند. یافتن مجموعه علتها از حساس ترین بخشهای تحقیق و بسا اساسی ترین آنها است. برای مثال، زن و مرد انسانند. حقوق و استعدادهای ذاتی آنها، خود بر خویشتن دلیل هستند و در زندگی آزاد، در لحظه به لحظه زندگی، خود را نشان می دهند (شفاف و منبر). حال اگر بخواهیم بدانیم چرا انسانها از حقوق خویش غافلند، چرا از استقلال و آزادی خود غافلند، چرا در بندگی زور، از خود بیگانه شده اند، لاجرم می باید مجموعه علتها را بجوئیم و بر نسخ آنها همت بگماریم.

۹/۴. زدودن مجاز‌هایی که جانشین واقعیتها گشته اند. واقعیت تنها با واقعیت رابطه مستقیم برقرار می کند. مجاز با هیچ واقعیتی نمی تواند رابطه مستقیم برقرار کند. برای مثال، استعداد رهبری هر کس با خود او، یک رابطه مستقیم و بلاواسطه است. اما رهبری دیگری بر او، نه ممکن است و نه می تواند رابطه مستقیم باشد بلکه نیاز به زور دارد و هنوز از این زور، کاری ساخته نیست. زیرا این استعداد رهبری آدمی است که می باید بپذیرد که استعداد رهبری دیگری جانشین استعداد رهبری او شود. بر فرض هم که به زور، رهبری دیگری را جانشین رهبری خود کند، هر دو، تابع زور و تصوری شده اند که مجاز بیش نیست. چرا که استعداد رهبری هیچ انسانی قابل تعطیل نیست. لذا، چنین رابطه ای تخریب متقابل ببار می آورد.

۱۰/۴. هر حق و نیز هر واقعیتی با حقوق و واقعیت‌های دیگر، مجموعه ایجاد می کند. در هستی موجود، نه حق تنها وجود دارد و نه واقعیت تنها. بنا بر این، شفاف سازی تحقق پیدا می کند با تحقیق در سازگاری حق یا واقعیت موضوع تحقیق با مجموعه حقوق و یا واقعیت‌ها. بدین سان، بسیاری از ناحق‌ها که حق جلوه داده می شوند را می توان با حقوق ذاتی انسان و یا حقوق جمعی یک جامعه سنجید. اگر مجموعه دادند، حق هستند و اگر ندادند، ناحق هستند. برای مثال، هرگاه ولایت فقیه را با حقوق انسان و حقوق جمعی جامعه مسلمان بسنجیم، در می یابیم که این ادعا، ناحقی تمام است.

۱۱/۴. زدودن حد‌ها بدین خاطر که در هستی موجود، محدود کننده ای جز زور وجود ندارد و آزادی از جمله رها شدن از حد‌ها است.

۱۲/۴. زدودن ویرانگرها بدین دلیل که ویرانگری جز زور وجود ندارد. بنا بر این، حکم و رهنمود بر ویرانگری، خود گویای بیگانه شدن بیان آزادی در بیان قدرت است و شفاف سازی به نسخ اینگونه احکام و رهنمودها تحقق پیدا می کند.

۱۳/۴. نسخ هر حکم و رهنمودی که دلایلش در خودش نیست و استقلال و آزادی تصمیم را از انسان می ستاند.

۱۴/۴. اصل راهنمای بیان آزادی، موازنه عدمی است. بر اصل ثنویت، جز بیان قدرت نمی توان ساخت. بنا بر این، هر زمان که بخواهند بیان آزادی را در بیان قدرت از خود بیگانه کنند، توحید را با ثنویت تک محوری جانشین می کنند. ولایت مطلقه فقیه ثنویت تک محوری مطلق و ضد کامل توحید است. در جوامع انسانی از گذشته تا امروز انواع فرعونیت و شرک مداری با تغییر اصل راهنما از توحید به ثنویت تک محوری، «دین» مردمان گشته اند و نتیجه جز این نشده است که نیروهای محرکه جامعه ها به جای سازندگی در ویرانگری به کار گرفته شده اند و رمق حیات را از جامعه ها ستانده اند و همچنان می ستاند.

۵. تبعیض به معنای قائل شدن حقی برای کسی و محروم شمردن دیگری از همان حق (تبعیض های نژادی و جنسی و ملی و قومی و...) و نیز تبعیض ها بر مدار باور (خودی، غیر خودی، مکتبی، ضد مکتبی، مسلمان غیر مسلمان، مسیحی غیر مسیحی، مترقی غیر مترقی، سوسیالیست، غیر سوسیالیست و...) و مدارها بر محور این یا آن نماد قدرت (پاپول، بی پول، با مقام بی مقام و...) تنها تبعیضاتی نیستند که می باید زدوده شوند.

بسیاری از تبعیضهای دیگر و بسا زینمندتر وجود دارند که قرآن می شناساند و رهنمود برای الغای آنها می دهد ولی ما همچنان از آنها غافلیم:

۱/۵. لغو تبعیض در حیات که شامل الغای اختیار حیات کسی و یا گروهی را به کسی و یا به گروهی دیگر دادن و نیز الغای اختیار ستاندن جان کسی به جرم کشتن دیگری است. مورد دوم، بنا بر صورت، تبعیض بسود قاتل است، زیرا او جانی را ستانده و در ازای آن می باید جان او را ستاند تا تبعیض پدید نیاید. اما، بنا بر واقع، مجازات اعدام تبعیض بسود مرگ و به زیان حیات است. همانطور که قتل چنین تبعیضی است. حال اگر بنا بر رفع تبعیض شود، نمی توان با اعدام، تبعیض را از میان برد. زیرا اعدام یک تبعیض را دو تبعیض به زیان حیات می کند (۲۱). اما لغو اعدام می باید به روشی انجام گیرد که، در بند دوم، تشریح کرده ام.

۲/۵. تبعیض به زیان استقلال و آزادی انسان در امر رهبری و تصمیم. از این رو است که قرآن تمامی صفات بیانگر اختیار پیامبر بر مسلمانان را نفی می کند (۲۲). هدایت هر کس را از آن خود او می شناسد و پرهیز می دارد که آدمی مقام تصمیم را مقام اطاعت گمان برد (۲۳).

۳/۵. تبعیض بسود حقی در برابر حقی دیگر با غفلت از این حقیقت که نسخ هر حقی به ضرورت به نسخ حقوق دیگر می انجامد. هرگاه انسان در خود تأمل کند، به تجربه در می یابد که برای مثال، تبعیض بسود حق حیات در برابر حق آزادی، خود را به مرگ تدریجی و در خفت محکوم کردن است.

۴/۵. تبعیض بسود استعدادی در برابر استعدادهای دیگر، هم تخریب آن استعداد و هم تخریب استعدادهای دیگر را در پی دارد. وقتی به سرانجام کار کسانی که استعداد انس و دوست طلیعی خویش را فدای قدرت طلیعی می کنند، با این گمان که گویی استعداد مدیریت و یا ریاست و یا رهبری در آنها چنین اقتضایی دارد (۲۴) و می باید مجال عمل را از استعدادهای دیگر خود بستانند تا بتوانند مدیریت موفق داشته باشند، بر شدت ویرانگری این تبعیض بیشتر آگاه می شویم. از آنجا که این عارضه دامنگیر همگان است و اغلب نمی دانند که بدین تبعیض، خویش و دیگران را ویران می کنند، زدودن این تبعیض کاری است روزمره و هر انسان آزاده ای می باید بدان بپردازد.

۵/۵. بازهم همگانی تر، تبعیضی است که انسانها به سود میلیها و هوسهای ساخته عقل قدرتمندار ولی در واقع به زیان خواستهای طبیعی انسان در جریان رشد قائل می شوند. مشاهده این واقعیت که امروزه، بیشتر از دوسوم تولیدها، ویرانگر هستند، ما را از ویرانگری عظیم این نوع تبعیض آگاه می کند. میل به مصرف مواد مخدر، میل به انواع خوردنیها و نوشیدنیهای ویرانگر، تبعیض بسود میل جنسی و ویرانگریها و آسیبها که به بار می آورند و... همگی دلالت بر گسترش این نوع تبعیض ویرانگر در جوامع امروزی دارد (۲۵)

۶/۵. تبعیض به سود حقوق موضوعه در برابر حقوق ذاتی انسان. رابطه انسان با اموال و کار که می باید ترجمان اصل «برای انسان جز سعی او نیست» (۲۶) باشد، در حقوق موضوعه به مالکیت بر اشیاء و کار انسانها تقلیل یافته است و بدین گونه ناقض حق ذاتی انسان در داشتن حاصل تلاش خویش و، بنا بر این، تمامی حقوق انسان شده است. شگفتنا! در جامعه های دارای نظام سرمایه داری لیبرال، از حقوق انسان سخن به میان است اما قوانین مالکیت ناقض این حق ذاتی و در نتیجه تمامی حقوق انسان هستند. اگر خوب تأمل کنیم بخش غالب حقوق موضوعه در قلمرو ازدواج و ارث و معاملات و... ناقض حقوق ذاتی انسانند و به روش بالا می باید نقض شوند.

۷/۵. تبعیض قدرت-ساخته ای تحت عنوان دینمداری به زیان حقوق انسان. ادعای قدرتمندارانی که دین را دست آویز کرده اند، بسی شگفت است. می گویند: انسان برای دین است نه دین برای انسان! زدودن این تبعیض آزاد کردن دین از بند قدرت پرستانی است که دین را وسیله توجیه قدرت پرستی خود می کنند. برای اینکه اهمیت زدودن این تبعیض درک شود، یادآور می شود که وقتی دین برای انسان است، هر انسان، بنا بر حق گزینش باور راهنما، دین یا مرام مطلوب خود را بر می گزیند. از آنجا که این حق همه مکانی و همه زمانی است، هر باورمند، حق باورمندی را برای دیگران قائل می شود (۲۷). در نتیجه، جنگ بنام مرام و دین، بی وجه می شود. هر انسان، تجاوز به حریم دین خود را تجاوز به حق خویش می شمارد و به دفاع از این حق می ایستد. حتی وقتی مردم دیگری، با مرام یا دین دیگری مورد تجاوز قرار می گیرند، او به دفاع از حق باورمندی بر می خیزد. ویرانگریهایی که در طول تاریخ بر اساس این فریفتاری که «انسان برای دین یا مرام است»، انجام گرفته اند و ویرانگریها که هم اکنون، بر روی زمین روی می دهند، زیان بزرگ این نوع تبعیض را خاطر نشان اهل خرد می کنند.

۸/۵. تبعیض به سود مصلحت در برابر حق نیز یکی از ویرانگرترین تبعیضهای رایج و بلکه همگانی ترین آنها است. هرگاه انسانها، مصلحت را حاکم بر حق خویش بشمارند و، بنام مصلحت، از حقوق خویش چشم پوشند، کجا روابط مسلط - زیر سلطه برقرار می شوند و تکاثر و تراکم و تمرکز و انباشت قدرت، نابرابری بر نابرابری می افزاید و انسان و جانداران و محیط زیست آنها را در کنار پرتگاه مرگ قرار می دهد؟.

۹/۵. تبعیض بسود دین در برابر علم و یا به عکس. در پاسخ به پرسش هشتم از این پرسشها و پاسخها، به این تبعیض به تفصیل پرداخته ام. در این جا، تنها به همین بعد از ویرانگری که ناشی از این نوع تبعیض است می پردازم که در قرن بیستم مسیحی و در این سالهای اول قرن بیست و یکم بار آورده است و بیار می آورد: یعنی کاربرد علم در تولید فراورده های مخرب و کاربرد دین در جهت مشروعیت بخشی به تولید و مصرف آنها. هرگاه این تبعیض از میان برخیزد و دین و علم همسو شوند، علم در تدارک رشد انسان و دین در گشودن فضای بی گران لااگر نقش می یابد.

ایا هم افق و همسو شدن دین و علم، امکان تولید فراورده های ویرانگر و کاربرد روزافزون آنها را برآستی از میان می برد؟ آری، از جمله به این دلیل که اگر هم افق و همسو شدن دین بمثابة بیان آزادی و علم چنین کاری را ممکن نمی ساخت، نیازی به دعوای تقدم دین بر علم و یا علم بر دین پیدا نمی شد. افزون بر این، از خود بیگانه کردن دین در بیان قدرت، میان دین و علم تراحم پدید می آورد و بسا علم، دین را در اصول و فروع آن نقض می کند. مگر این که دین و علم

از خود بیگانه در بیان قدرت شده و بدین وسیله هر دو به خدمت قدرت در آیند. چنانکه آقای بوش با این ادعا که مسیح به او مسئولیت داده است، دین را وسیله توجیه حمله به عراق کرد و در این حمله، از دانش و فن هم سود جست. به سخن دیگر، هم آفق و هم سو شدن دین و علم، به تریبی که در پاسخ به پرسش هشتم، توضیح دادم، هم از عوامل حفظ دین از بیگانه شدن در بیان قدرت می شود و هم عامل آزادی انسان از بندگی قدرت. اگر این تبعیض از میان برود، یکی از عوامل بزرگ مرگ و ویرانگری از میان بر می خیزد.

۱۰/۵. تبعیض به سود ظن و مجاز و به زیان علم که در حال حاضر، تبعیضی جهانشمول و بس ویرانگر است. هرگاه میزان ظن و مجاز موجود در باورهای راهنما را از آنها خارج کنی، هیچ نه معلوم که علم چندانی در آنها بماند. با آنکه ظن سود نمی رساند (۲۸) و زیان نیز می رساند، نه تنها بخش عمده این و آن باور راهنما را تشکیل می دهد، بلکه بسیاری از آدمیان، بسود ظن و به زیان علم، تبعیض قائل می شوند و بسا نمی دانند که چنین تبعیضی را قائل شده اند. برای مثال، رئیس جمهوری امریکا و نخست وزیر انگلستان اطمینان دادند که صدام در کار ساختن سلاح اتمی است و به احتمال زیاد، آن را ساخته است. جامعه های امریکایی و انگلیسی باور کردند و از جنگ بر ضد عراق پشتیبانی کردند. ظن و مجازی که بدین سان بر جای علم نشست، فاجعه بار آورد. پرسیدنی است چرا این دو مسئول دروغ ساختند و چرا مردم دروغ را پذیرفتند و بر آن نشدند که داده های هیأت بازرسی سازمان ملل متحد را بر این دروغ رجحان بخشند و دروغ را بر علم رجحان نهند؟ زیرا از مؤلفه های قدرت، یکی ظن و مجاز است. در روابط قوا، ظن و مجاز نقش اول را بازی می کند. در نتیجه، نه تنها بخش بزرگی از باور راهنما را ظن و مجاز تشکیل می دهد، بلکه بسود ظن و مجاز، تبعیض نیز برقرار است بی آنکه انسانها بدان توجه کنند. همین تبعیض، بسود دنیای مجازی نسبت به دنیای واقعی برقرار است. تبعیضی که بدون آن، سرمایه داری نمی تواند مصرف انبوه را کمال مطلوب بیاورد و انسان را تک بعدی کند. توسعه فریبده تکنولوژیهای ارتباطی، و تبلیغات روزافزونی که برای مصرف آنها در حال انجام است به اینجا رسیده است که در جوامع انسانی به جای حضور و رابطه زنده و واقعی افراد با یکدیگر، افراد به گمان ارتباط بهتر به فضاهای مجازی مانند انواع وبگاههای اینترنتی پناه برده اند در حالی که حضور مجازی هرگز نمی تواند جایگزین حضور واقعی شود. این تبلیغ که اینترنت و فناوری های جدید اطلاعاتی می تواند بهتر از رابطه های واقعی به رشد استقلال و آزادی انسانها خدمت کند هرچند یک ظن بیش نیست و آثار مخرب آن در حال آشکار شدن است ولی در حال فراگیری است.

۱۱/۵. تبعیض دیگری که باز رایج است تبعیضی است که انسانها در دایره بد و بدتر، فاسد و افسد و... بظاهر، به سود بد و فاسد و... قائل می شوند. انسانها معمولاً از این تبعیض آگاهند و آن را مطلوب نمی دانند اما تسلیم می شوند و از مدار بسته ای که خود را در آن زندانی کرده و در پی آن گرفتار بد و بدتر و فاسد و فاسد تر هم می شوند، یکسره غافلند. از این واقعیت نیز غافلند که در مدار بسته، انتخاب وجود ندارد و زندانی ای هستند که در بیراهه، از بد به بدتر و از بدتر به بدترین راه می پیمایند. چرا انسانها به این بیراه مبتلا می شوند؟ از جمله به این دلیل که قدرتی که انسانها را ناگزیر می کند میان بد و بدتر انتخاب کنند، بار اول، بنابر همین منطق، بد را تحمیل می کند. شخص یا جامعه ای که به وضعیت بد تن داد، در واقع نسبت به قدرت ناتوان ترگشته است. غفلت شخص یا جامعه از این واقعیت که قدرت به ضرورت زیادت طلب است، سبب می شود که در دور دوم، بدتر دور اول، بد و بدتر دور اول، شوند. این بار جامعه می باید بدتر را انتخاب کند. در دور سوم، مجبور است بدترین دور دوم را انتخاب کند و... تا آن روز که حیات خویش را در خطر بیند و برخیزد و یا تن به مرگ بدهد و بمتابه جامعه منحل شود. کسانی که سیر تحولات سیاسی رژیم موجود در ایران، به ویژه در وقت انتخابات، را در طول نزدیک به سه دهه با دقت پی گرفته اند، باید متوجه این دور باطل شده باشند.

۱۲/۵. تبعیض میان زمانها: تبعیض بسود گذشته، تبعیض بسود حال و تبعیض بسود آینده، تبعیضهای رایج در جامعه ها هستند. آیا جامعه ها از این تبعیض آگاهند؟ اگر هم پاسخ آری باشد، نا آگاهی از پیامدهای این تبعیض، بسا، همگانی است. از این امر که عمل بر خودافزا است و فعالیتها انسانها، نسل بعد از نسل، یک جریان مداوم را تشکیل می دهند، اکثریت بسیار بزرگی نا آگاهند، لذا نمی دانند که بستر زمانی فعالیتها نیز مداوم است. چون نمی دانند، از نسخ به عنوان قانون رشد نیز آگاه نیستند. وگرنه با نسخ گذشته (= نقد و شالوده زدایی از زدودنی ها و بکار گرفتن نازدودنی ها بمتابه سرمایه) حال خویش را می ساخت و حال را هم با ابدی فرض کردن زمان (= زمان آزادی) به آینده پیوند می داد. در حال حاضر، در جامعه های مبتلا به مصرف انبوه، با این فلسفه که تا می توانی از اینجا و اکنون لذت ببر، بسود حال تبعیض برقرار است. هشدارها مبنی بر اینکه زمین در معرض نابودی است، محیط زیست در حال آلودگی مرگ اوری است و منابع طبیعت در حال پایان، این اکثریت بزرگ را همچنان به خود نیاورده اند.

۱۳/۵. تبعیض بسود ملت (= جامعه ای دارای وطنی با دولتی نماینده ملت) خود و به زیان ملتای دیگر را اغلب می شناسند. با وجود این، تبعیض دیگری وجود دارد که اغلب نمی شناسند. بلکه به نظر می رسد بیشتر انسانها تبعیض بسود خانه به زیان بیرون از خانه، بسود محله به زیان خارج از محله، به سود انجمن، باشگاه و اداره خود به زیان انجمن و باشگاه و اداره دیگری و... را حتی پسندیده نیز می دانند، غافل از این که زندگی فردی و جمعی ما در شهرها و نیز روستاها با آگاهی از این تبعیض و زشتی آن، بسیار آسانتر می شود. برای مثال، کسانی که حاضرند خانه خود را پاکیزه نگاه دارند ولی به بهای آلوده ساختن کوچه و خیابان و شهر خویش، غافلند که با این کار آلودگی را به درون خود می برند: از تنفس هوای آلوده تا انتشار میکروبیها و ویروس ها و...

۱۴/۵. تبعیض بسود سرمایه به زیان انسان، همچون تبعیض بسود اشکال دیگر قدرت و به زیان انسان، شناخته شده است. همچنین، انواع تبعیضهای اجتماعی (به زیان زن و بسود مرد، به سود شهروندان و به زیان مهاجران، به سود بزرگسالان و به زیان خردسالان و...) و تبعیضهای دینی و تبعیضهای سیاسی و تبعیضهای فرهنگی نیز کم و بیش به شناخت آمده اند و به کمک سازمانهای مدافع حقوق بشر، به تدریج، از سوی جوامع و انسانهای آزاده مردود اعلام شده اند. با این وجود، از تبعیضی دردناک، بسیاری آگاه نیستند که بدان، انسانها در روند سرمایه سالاری جریان شئی شدن را می پیمایند. در مکانهای تولیدی تبعیض بسود آدمکهای فنی (رباتها) و به زیان انسان در حال پیشروی است. شیوه تولید سرمایه داری انسانها را به آدمکهای فنی بدل می کند. توضیح این که هر کارگر می باید به طور یک نواخت کاری را انجام دهد و هر زمان آدمکی فنی ساخته شد که آن کار را بهتر انجام می دهد، آدمک فنی جانشین کارگر می شود. متخصصان نیز آدمکهای تک بعدی می شوند و چه بسا روزی آدمکهای هوشمندی ساخته شوند و جانشین بخش بزرگی از آنها بگردند. کوتاه آنکه در نتیجه این تبعیض، انسان جامع

استعدادها که از ویژگی استقلال و آزادی او، خود بر انگیزتن بود، دارد آدمکی می شود که تمامی فعالیتهاش دستوری هستند.

۱۵/۵. تبعیض به سود شخص و به زبان حق: هنوز اکثریت بسیار بزرگی از این تبعیض ناآگاه هستند. نه تنها در کشور ما حق به شخص سنجیده می شود (توجه شود به سخن بدیعی که به تازگی بر زبان قدرتمداری جاری شده است مبنی بر اینکه "قول امام خمینی فوق قانون اساسی است!") بلکه در تمامی جامعه ها متأسفانه چنین است (۲۹). به معرکه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا که این روزها، (شهریور ۱۳۸۷)، در جریان است اگر بنگریم، درمی یابیم در این مبارزات، محور تبلیغات همین است که حق را کنار گذاشته و نامزدها شده اند معیار تشخیص حق و ناحق. از این رو، بیشترین پول و وقت صرف تخریب شخصیت رقیب و بسا ساختن هویتی نامطلوب از او می شود. اگر همگان بسود شخص و به زبان حق تبعیض قائل نبودند، بهترین استعدادها که توانائی آن را می داشتند که نماد حق بگردند، نامزد می شدند ولی واقعیت این گونه است که می بینیم. این تبعیض فرآورده ابتدای به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت است. از این رو، مبتلایان بسی از وجود تبعیض و زبان باری آن آگاه نمی شوند و در نتیجه از محروم شدن خود از بهترین استعدادهایشان و نیز تلف کردن استعدادهای خود بی خبرند.

۱۶/۵. تبعیض بسود مادیت و به زبان معنویت و بعکس. مجموعه تبعیض ها این تبعیض را بیار می آورد: در غرب، بسود مادیت تبعیض برقرار است. هم در قلمرو علم زیانهای بزرگ ببار آورده است و هم تولید و مصرف انبوه و بس ویرانگر را به انسان تحمیل کرده است. اما همین اروپا، بخاطر تبعیض معنویت بر مادیت، دوران سیاه تفتیش عقاید و واپسگرایی را به خود دیده است. ایران ما، در دوران معاصر، هر دو تبعیض را آزموده است و اینست سرنوشت او. رهائی از این تبعیض به خالی شدن رابطه ها از زور و گشوده شدن فضای بی کران معنویت به روی انسانی است که می داند تقدم مادیت بر معنویت و یا معنویت بر مادیت، حکم زور است. در بیان آزادی، این تبعیض از میان بر می خیزد و انسان آزادی و جامعیت خویش را باز می یابد. بر آن نیستیم که تمامی تبعیضهای ناشناخته را یافته و برشمرده ام. اما می دانم که تبعیضهای شناخته و تبعیضهای ناشناخته بر همگان، تنها نابرابریهای روزافزون را بیار نمی آورند بلکه مرگ و ویرانی بر مرگ و ویرانی می افزایند و انسانها را از روش نسخ، نا آگاه و از رشد باز می دارند.

پاسخ به پرسش به نیمه رسید. نیمه دیگر که در نوبت آتی خواهد آمد فهرست روشها در بیان آزادی را کاملتر خواهد کرد.

## مأخذها و توضیح ها:

- ۱ - قرآن، سوره های بقره، آیه ۲۱۹ و مائده، آیه های ۹۰ و ۹۱
- ۲ - قرآن، سوره رعد، آیه ۳۹
- ۳ - المیزان، جلد ۵، به فارسی، صفحه های ۷۴ تا ۷۶ و پرتوی از قرآن نوشته سید محمود طالقانی، جلد سوم، قسمت پنجم، صفحه ۱۸
- ۴ - قرآن، سوره بقره، آیه ۱۰۶
- ۵ - قرآن، سوره های شوری، آیه ۳۸ و یونس، آیه ۱۰۸ و اسراء، آیه ۱۵ و نمل، آیه ۹۲ و...
- ۶ و ۷ - قرآن، سوره های حج، آیه ۳۰ و فرقان، آیه های ۲ و ۷۲ و سوره های بقره، آیه های ۲۵۶ و ۲۵۷ و نساء، آیه های ۶۰ و ۷۶ و نحل، آیه ۳۶ و آل عمران، آیه های ۶۴ و ۸۰ و مائده، آیه های ۴۴ و ۶۳ و احزاب، آیه ۴۸ و قلم، آیه های ۸ و ۱۰ و...
- ۸ - اصول راهنمای اسلام از ابوالحسن بنی صدر فصل امامت. و در تمامی آیه های قرآن مخاطب خداوند، انسانها هستند. این انسانها هستند که ولی بر می گزینند. از این رو از اهل ایمان می خواهد کافران را ولی خود نگیرند (سوره، آیه ۱۴۴) و در آیه ای خاطر نشان می کند که ستمگران اولیاء یکدیگرند (سوره جائیه، آیه ۱۹) و بنابر آیه دیگری زنان و مردان مؤمن ولی یکدیگرند (سوره توبه، آیه ۷۱) و همواره این انسانها هستند که اولیاء خود را بر می گزینند. حتی پیامبر (ص) برگزیده مسلمانان است (سوره فتح، آیه ۱۸). مراجعه به کتاب حکمت و حکومت از دکتر مهدی حائری یزدی نیز بسی مفید است.
- ۹ - قرآن، سوره نساء، آیه ۸۴
- ۱۰ - نظریه ها علم آمیخته به ظن هستند. هرگاه انسانها از این واقعیت آگاه باشند، تن به خشونت را رویه کردن بخاطر نظریه نمی دهند. زیرا می دانند که نظریه به یمن بحث آزاد، از رهگذر یک رشته نسخها، از ظن پیراسته تر می شوند. قرآن در سوره های بسیار کسانی را سرزنش می کند که از ظن خود پیروی می کنند: سوره های آل عمران، آیه ۱۵۴ و انعام، آیه های ۱۱۶ و ۱۴۸ و یونس، آیه ۳۶ و فتح، آیه های ۶ و ۱۲ و حجرات، آیه ۱۲ و ...
- ۱۱ - قرآن، سوره های تحریم، آیه ۸ و حدید آیه ۱۲
- ۱۲ - قرآن، سوره های بقره، آیه ۲۵۷ و انعام، آیه ۵۹ و ...
- ۱۳ - قرآن، سوره های حجر، آیه ۴۷ و صافات، آیه ۴۴ و رافعه، آیه ۱۶
- ۱۴ - قرآن، در ۳۹ آیه، به انسانها یادآور می شود که خداوند آنها را می آزماید. و هنوز در آیه های دیگر، به انسانها خاطر نشان می کند که هر چه کارند همان دروند و... با این همه، ابتدا در جامعه های مسلمان روش نیست اما ترس از ورود در آن همگانی و شدید است.
- ۱۵ - قرآن، سوره مائده، آیه ۹۰
- ۱۶ - قرآن، سوره انبیاء، آیه های ۵۰ تا ۷۰
- ۱۷ - جهاد اکبر بمعنای رها کردن خود از محدود کننده ها با دو جهاد دیگر، یکی بیان حق در برابر سلطان جائز که جهاد افضل است و دیگری جهاد بمعنای کوشش برای باز یافتن راه خدا (سوره عنکبوت، آیه ۶۹) و مقابله با متجاوز (بقره، آیه ۲۱۸ و...)، سه کوشش و روش هستند از روشهای پیروزی جانبدار حق بر انبوه قوای ستمگر.
- ۱۸ - تبلیغ و تبشیر و انداز سه کاری هستند که با تصدی آنها، پیامبری در امامت ادامه می یابد.
- ۱۹ - صفاتی که قرآن برای مؤمن می شمارد، خالی از زور و صفاتی که برای کافر و مشرک می شناسد، سرشار از زور هستند. نگاه کنید به فصل امامت، صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۹ از کتاب اصول راهنمای اسلام نوشته ابوالحسن بنی صدر.



- ۲۰- قرآن کلمه طیبه و کلمه خبیثه را توصیف می کند در آیه های ۲۴ تا ۲۶ و ستمکارانند که قول خدا را تغییر می دهند (سوره بقره، آیه ۵۹).
- ۲۱- نگاه کنید به نوشته ابوالحسن بنی صدر در باره اعدام، نشریه انقلاب اسلامی شماره های ۶۸۶ تا ۶۸۸.
- ۲۲- نگاه کنید به فصل توحید از کتاب اصول راهنمای اسلام. در این فصل، نه تنها آیات قرآن ذکر شده اند که سالب صفات و اختیاراتی از پیامبرند که او را مدار قدرت می سازند، بلکه آیه های نافی دیگر محدود کننده ها و رفع کننده مانع های آزادی انسان از رهگذر رابطه مستقیم با خدا، نیز در معرض تأمل اهل خرد قرار گرفته اند.
- ۲۳- قرآن، در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، از پیامبر می خواهد با مسلمانان شور کند. مقام شور مقام تصمیم است. بنا بر آیه، تصمیم حق اعضای شورا است. چون شور به تصمیم انجامید، نوبت به عزم بر اجرا می رسد. هرگاه تصمیم شورا بنظر پیامبر (ص) صحیح نرسد، چه باید کرد؟ رهنمود شفاف است: توکل به خدا کن و تصمیم شورا را به اجرا بگذار!.
- در این باره، مراجعه به پرتوی از قرآن، نوشته سید محمود طالقانی، جلد سوم (تفسیر سوره آل عمران)، صفحات ۳۹۴ تا ۳۹۶ سودمند است.
- ۲۴- شدت اعتیاد را ببین! پیامبر فرماید: آخرین اعتیادی که انسان مؤمن از آن می آساید، ریاست دوستی است!
- ۲۵- فوکو، فیلسوف فرانسوی، *Histoire de la sexualité* از دیکتاری سکس سخن می گوید. در حال حاضر، از پول به خورشیدی که انسانها بدورش طواف می دهند و از سه اسطوره سخن می گویند: سکس و پول و موقعیت در سلسله مراتب قدرت. و میزان تجارت مواد مخدر افزودن بر ۵۰۰ میلیارد دلار است و... و قرآن هشدار می دهد از جمله در سوره حدید، آیه ۲۰
- ۲۶- قرآن، سوره نجم، آیه ۳۹
- ۲۷- قرآن، سوره کافرون و نیز نگاه کنید به بخش حقوق انسان در کتاب «انسان، حق، قضاوت و حقوق انسان در قرآن»، نوشته ابوالحسن بنی صدر
- ۲۸- قرآن، سوره نجم، آیه ۲۸
- ۲۹- غیر از نخبه گرائی که جهان شمول است، پزیتویستها نیز به ولایت دانشمندان نخبه باور دارند. نظر آنها را در عدالت اجتماعی، صفحات ۱۵۲ تا ۱۹۲ موضوع بحث قرار داده ام. مسیحیان و یهودیان ولایت دینی را از آن نخبه دین شناس می دانند و مارکسیست - لنینیستها رهبری را از آن حزب پیشاهنگی می شناسند که روشنفکران بورژوا، خائن به بورژوازی و خدمتگذار پروتاریا تشکیل می دهند (چه باید کرد لنین).